صائب تبریزی و مکتب جمال در عرفان اسلامی

اسکویی، نرگس

ء نگاهی دقیق درباره شعر صائب، چهره دیگری از او می‏نمایاند، چهره شاعری که به مدد شعر در حریم عرفان پا می‏گذارد و مسیر بزرگانی مانند سنایی و عطار و مولوی و حافظ و سعدی و جامی را پی می‏گیرد.

ء صائب می‏گوید خدا در تتق غیب نیست، بلکه «از در و دیوار در تجلی» است، اما هیهات از «اولی‏الابصار». شاعر می‏گوید: حسن معشوق حقیقی نیست در بند نقاب/ دست مژگان ترا خوان گران پیچیده است.

راه‏های رسیدن به خدا به عدد انسان‏هاست.»(1) هر انسانی براساس فطرت خداجوییش، راهی را برای رسیدن به خدا برمی‏گزیند، یکی راه دین، یکی راه اخلاق، یکی از راه عبادت، یکی از راه تعقل؛ اما به شهادت دل، کوتاهترین راه برای رسیدن به خدا، راه عشق است.(2)

عشق از انگیزه‏های بسیاری حاصل می‏شود، اما باز به گواهی دل، مهمترین محرک و برانگیزاننده عشق، جمال است؛ تا آنجا که جمال را، مادر عشق نامیده‏اند.

تسری عشق از طریق حسن در رگهای عالم و عالمیان، در میان دیربازترین آراء فلسفی غرب و شرق دیده می‏شود. نگاهی به آثار افلاطون و فلوطین(3)، یا بررسی آیین‏های کهن دینی در ایران باستان (چون آیین مهر یا میتراییسم و دین زردتشتی)(4) و بالاخره اصول عقاید مکتب جمال در عرفان اسلامی(5) به روشنی این مطلب را برای ما بازگو خواهد کرد.

مقدمه

ء صائب را بیشتر به عنوان یک شاعر می‏شناسند تا عارف؛ شهرت او بیشتر به خاطر سبک شعریش (هندی) و به خاطر «طرزنو»ش است و از او بیشتر انتظار تازه‏گویی و خیال‏بندی و نکته‏پردازی و مفردات نغز می‏رود تا عرفان.

اما نگاهی دوباره به شعر صائب، چهره دیگری هم از او می‏نماید؛ چهره شاعری که به مدد شعر در حریم عرفان پا می‏گذارد و مسیر بزرگانی چون سنایی و عطار و مولوی و حافظ و سعدی و جامی را پی‏می‏گیرد؛ او نه‏تنها از معتقدان این مکتب عرفانی، بلکه یکی از مفسران و داعیان و مبلغان بزرگ آن است.(6)

سعی ما در این مقاله، بررسی اصول عقاید مکتب جمال عرفان در شعر صائب است.

ء در یک نگاه کلی، رئوس عقاید مکتب جمال را می‏توان در سه عنوان خلاصه کرد:

وحدت وجود- زیبایی- عشق

این سه عنوان با هم، تشکیل یک چرخه را می‏دهند و چرخه از هرکجا که آغاز شود و به هر جهت که حرکت کند، به وحدت وجود خواهد انجامید.

ء در فلسفه «وحدت وجود» وجودی جز معشوق ازلی نیست، هرچه هست از من و تو، ما و شما از اوست و به او بازمی‏گردد.

صائب، مسأله وحدت وجود را بارها در شعر خود با زبانی هنرمندانه مطرح کرده است:(7)

«نیست به جز یک شراب در خم و مینا و جام/ دیده غفلت بمال، باده وحدت بنوش.» ج5 ص 2459

و این اویی که اول و آخر است(8) و ظاهر و باطن (9) و خالق مایشاء(10)، بس زیباست (11)؛ همه اسماء او زیباست(12)؛ و همه اوصافش زیباست؛ و هرآنچه آفریده زیباست.(13)

براساس داستان زیبای آفرینش، خداوند منشأ زیبایی، حسن خود را می‏دید اما چون تنها بود، مثلث عشق را کامل نمی‏یافت(14)؛ پس خداوند جهان را آفرید و جن و انس را و جمال خود و عشق را به آنان عرضه کرد (15) و همه می‏دانند تنها موجود ظلوم جهولی که زیر بار امانت سنگین عشق (که گردون هم آن را نیارد کشیدن) رفت، آدم بود.(16) صائب در این مورد طنز ظریفی به کار برده است و می‏گوید عشق از «بی‏آدمی» هم صحبتی ما را پذیرفت.(17)

به هر جهت، آدم با و جود خردیش در قیاس با افلاک و سماوات و ارض و جبار، چیزی در وجودش داشت که او را مستعد پذیرش عشق ساخت و این عشق نه‏تنها در وجود آدم، بلکه در وجود «ملک»(18) هم‏چنان شوری انگیخت، که رشک ابلیس را برانگیخت:

«عشق اول به دل سوخته آدم زد/ مایه ور شد ز دل آدم و بر عالم زد

در دل و جان ملک شور قیامت افتاد/ زان نمک کز دل خود بر جگر آدم زد

تن خاکی که همان دید ز انسان ابلیس/ مشت خاکی است که بر دیده نامحرم زد

صائب از عشق چه سان قامت خود راست کند/ که فلک از ته این بار گران پس خم زد» ج4 ص 1636

و تعبیر «عشق ازلی» از همین جا در ادبیات عرفانی ما وارد گشته است:

«داده‏ام دل را به دست عشق در روز ازل/ یوسف بی‏جرم در زندان نمی‏باشد مرا» ج 1 ص 73

اما چگونگی و کیفیت ایجاد این عشق ازلی را باید در «معشوق» جست؛ ما در عشقی که از روز اول آدم را گرفتار خود ساخت، این همه شعر پر«سوز و گداز» بر زبان و قلمش ریخت، هنر را آفرید و زیبایی خلق کرد، همان حسن است و جمال؛ و به راستی این آدم بیچاره - یک مشت خاک - تکلیفش در مقابل آن هممه حسن و جمال چه بود، جز دلدادگی و عشق؟

«مشت خاک ما چه باشد پیش شوخی‏های حسن/ این همان برق است کز یک نوشخندش طور ریخت» ج 2 ص 471

آری از یک تجلی جمال لایزالی معشوق، شوری در جان آدم افتاد، و معشوق ازلی پس از این تجلی و پس از آن یک «نظر» به یکباره روی در تتق غیب کشید و «لن ترانی»(19) گویان، داغ حسرت بر دل آدم نهاد و از چشم‏ها پنهان شد. صائب این نهان شدن را هم نوعی از بازی‏های عشق و نوعی «ناز» دلبرانه می‏داند:

«نسازد لن ترانی چون کلیم از طور نومیدم/ نمک پرورده عشقم زبان ناز می‏دانم.» ج 6

به قولی، اگر او بار دیگر با آن کر و فر جمال بر دیده‏ها، بدون نقاب، تجلی می‏کرد، همه دیده‏ها می‏سوخت و «خرّموسی»(20)ها تکرار می‏شد:

«در نقاب است و نظر سوز بود دیدارش/ آه از آن روز که بی‏پرده شود رخسارش» ج5 ص 2398

اما از آنجا که «او» خود نیز عاشق بود (21) و از آنجا که درد طلب در او بیش از ما بود (22) و نیز از آنجا که حسن «هرجایی» است (23) و نیاز به جلوه‏گری و هم چشم تماشا دارد، پرتو جمالش را از عالم دریغ ننمود و زیبایی و حسن را همچون راهنمای راه، بر سر راه عاشق نهاد و بر در و دیوار باغ عالم، نشانه‏هایی از زیبایی خود را نهاد، با این تأکید که این زیبایی چیزی خارج از «او» نیست و همان خود اوست با جلوه‏ای دیگر(24)؛ و این یعنی همان وحدت:

«پرتو یکتایی‏ات افتاده بر دیوار و در/ آفتابی سربرآورده است از هر روزنی» ج 6ص 3276

و تجلی این پرتو یکتا، آنچنان متنوع و آنچنان رنگرنگ است که هر دیده‏ای را، با هر سلیقه‏ای بی‏نصیب نمی‏گذارد و به هر صاحب دیده‏ای، بهره‏ای از این جمال می‏رساند:(25)

«از مصحف روی او دارد ورقی هر کس/ در هر نظر آن عارض، سیمای دگر دارد.» ج 4 ص 2127

«حسن در هر نظری جلوه دیگر دارد/ سخن تازه محال است مکرر گردد.» ج 4 ص 2179

پس جلوه جمال یار در همه جا هست، در هر نگاه می‏توان اثری از او یافت، به شرط آن که از ظهور حق در پرده ممکنات غافل نباشیم:

«هرکه غافل از ظهور حق بود در ممکنات/ بوی یوسف در میان کاروان گم کرده ایست» ج 2ص 597

و از آبشخور وحدت بهره‏مند شده، در دام کثرت نیفتیم:

«دیده یوسف شناسان در غبار کثرت است/ ورنه یوسف در میان کاروان پیداست کیست.» ج 2ص 623

صائب برای دیده نشدن معشوق، تغییر زیبایی به کار می‏برد؛ می‏گوید ما خدا را از شدت شهود نمی‏بینیم (26) و این موضوع یک اصل روانشناسی و یک مسأله حسی است، واقعاً انسان گاهی درمقابل اشیاء و پدیده‏های کاملاً مقابل چشم و دردسترس دید، دچار خطای ذهن و دید می‏شود و عاجزانه «نمی‏بیند».

صائب می‏گوید خدا در تتق غیب نیست، بلکه «از در و دیوار درتجلی است» اما هیهات از «اولی الابصار»! (27) خداوند منعم است و صاحب لطف و کرامت و برای تماشا و دیدار، نعمت «دل» را ارزانی داشته و بدین ترتیب برای گنج بی‏مثال عشق، محل امنی ترتیب داده است که درعین «لامکانی» چون عرش و کرسی، مسند اوست:(28)

«نمی‏کوشید چندین عشق در ویرانی دلها/ اگر می‏داشت آن گنج گهر ویرانه دیگر» ج4ص 2249

و بدین جهت که جمال ازلی هم در دل فرو می‏آید و هم جمال خود را در دل آدمی به تماشا می‏نشیند به دل صفت «آینه» (29) داده‏اند، و البته این آینه، آنگاه به وظیفه خود عمل خواهد کرد، که از کدورت و زنگار «من» صیقل خورده باشد و «ملک آنگاه بر این دل خواهد نشست که نقشی جز «خود» بر سیمای آیینه نبیند (30) و این یعنی، یک تصویر زیباشناسانه دیگر درعرفان و یک تعبیر دیگر درجهت ابراز «وحدت».

اما انسان جز آیینه دل، از نعمت بزرگ دیگری هم برای - حداقل- دیدن- و نه شناسایی-راز گل سرخ، برخوردار است که عبارت از نظر (31)؛ صائب و همه آنان که مکتب جمال را برگزیده‏اند از نظر و نظر بازی را مرام خود می‏دانند؛ نظر و نظربازی یا شاهد بازی با جمال ارتباطی تنگاتنگ دارد اما بدیهی است که در مکتب عرفان، شرایط و آداب و رسوم و نیز فلسفه خاص خود را دارد.

اولین و شاید اساسی‏ترین شرط نظر بازی، پاکی نظر است؛ همه عارفان و شاعرانی که به نظر تأکید دارند، بیشتر از نظر بر پاکی آن تأکید می‏کنند. عرفان اسلامی، غرایز وامیال انسانی را سرکوب نمی‏کند و از او انتظار رهبانیت و اختصاص دادن دربست زندگی را به آخرت ندارد، چون معتقد است هر عمل خداوند و هر عطیه خداوند از حکمتی و رحمتی خالی نیست و نیز معتقد است هر آنچه خدا به ما داده، چون از «خودش» داده پس زیباست و قابل اعتنا، قبلاً هم درمورد زیبایی صحبت کردیم و دیدیم که زیبایی از «یکی» خارج نیست پس نظر اگر پاک باشد و فلسفه جمال را هم درک کرده باشد، از عالی‏ترین امکانات بشری برای رسیدن به «او» است.

«تقویت نظر درمرحله نخستین، پی بردن به حسن و جمالی است که اصل آن درعالم بالاست. صاحب نظران و اهل نظر، بیش از دیگران بدین نکته توجه دارند و به گفته احمد غزالی:«اگر چه عاشق با عشق آشناست، با معشوق هیچ آشنایی ندارد»:

«صائب از من چند پرسی آشنای کیستی/ آشنا رویی که من دارم، معنی بیگانه است.» ج 2ص 549

مرحوم جلال الدین همایی می‏گوید:«حقیر معتقد است که عشق صورتی، در صورتی آبستن عشق حقیقی الهی است که حالت «مرآتیت» و به قول علما جنبه ما به ینظر داشته باشد نه جنبه ما فیه ینظر و شاید آنچه به اوحد الدین ابوحامد احمد کرمانی و اصحاب و پیروان او نسبت می‏دهند، که خداپرستی و کمال انسانی را در جمال پرستی و شاهد بازی و عشق ورزی با خوبرویان می‏دانستند، محمول بر همین نظر مابه ینظر باشد که به آن اشاره کردیم، یعنی جمال جمیل حق را در آیینه صنع می‏دیدند.»

حال، که یار از هر روزنی به درون می‏تابد و آینه دل هم صافیست و نظر پاک هم مهیاست، نوبت شهود است و تماشا؛ و تماشایی جمال یعنی عشق یعنی عاشق و عشق این لطیفه غیبی، از نظر صائب، فلسفه آفرینش است و ابر رحمت (32) و قبله نمای آن کعبه جان (33) و معتقد است که همه ذرات عالم سرگرم سودای عشقند. (34)

شیخ بهایی درجلد اول «کشکول»، تعریفی از عشق ذکر نموده و می‏گوید:«عشق عبارت است از جذب شدن قلب با معناطیس زیبایی و از حقیقت از جذب و کشش، انتظار آگاهی کامل نباید داشت و تنها با عباراتی از آن تعبیر می‏شود که همین تعبیرها، برخفا و غموض موضوع می‏افزایند، عیناً مانند زیبایی که به آسانی درک می‏شود اما به تعبیر در نمی‏آید.»

صائب از میان تمام راههای رسیدن به خدا چون عقل (35)،کفر و دین (36)، راه هفتاد و دو ملت (37)، عبادت و پارسایی (38)، طمع دربهشت (39)، و ترس از جهنم و بسیار راه‏های دیگر، «صراط المستقیم عشق» (40)، ورزی با جمال را برمی‏گزیند و جز این راه خوش، بقیه راهها را موجب افسردگی و انجماد روح و جان آدمی می‏داند (41) و معتقد است که این هر دو (عشق و جمال) از یک گریبان سر درآورده‏اند و جدایی بین آنها نیست. (42)

صائب هم مانند سایر بزرگان این طریق، عشق مجاز را مُجاز می‏داند و آن را پل رسیدن به عشق حقیقی می‏شمرد (43) و نیز وسیله «تلطیف سر» (44) و معتقد است که عشق ورزی با مظاهر هستی، به حکم وحدت وجود و به حکم «خلق الله تعالی آدم علی صورته» بی‏فایده‏ای نیست و معشوق همه انسان‏ها «یکی» است. (45)

عشق ورزی پاک و راستین و شایسته درنهایت انسان را، به یک سوءال اساسی از خود وامی‏دارد:«او را کجا بجویم؟» و معرفت به او پاسخ می‏دهد: در «خود» (46) و اینجاست که مساله اصالت انسان (اومانیسم) مطرح می‏شود و انسانی که خود را ذلیل نفس می‏بیند و رانده شده بهشت، به یکباره پی به عظمت خود می‏برد و درمی‏یابد که این همه جست وجو و بی‏قراری بدین علت است که از بزرگی دراین جهان نمی‏گنجد (47) و می‏فهمد که راز آفرینش در «من» نهفته است و اسرار مکتوم خلقت را باید در من بجوید، نه از«بیگانه» (48)

«هرکه کرد ادراک من دریافت راز عشق را/ آسمان سربسته مکتوبی است، عنوانش منم» ج 5 ص 2621

و از اینجاست که پی به راز «وحدت عاشق و معشوق» می‏برد، با معشوق می‏آمیزد، من در او فانی می‏شود و همه او می‏شود:

«أنا من اهوی و من اهوی أنا»

«نیست در طینت جدایی عاشق ومعشوق را/ شمع بتوان ریخت از خاکستر پروانه‏ها

گرچه جان ما به ظاهر هست از جانان جدا/ موج را نتوان شمرد از بحرین بی‏پایان جدا

از جدایی قطع پیوند خدایی مشکل است/ گر شود سی پاره، از هم کی شود قرآن جدا»

ج 1 ص 8.

و به یکباره فریاد «اناالحقش» گوش فلک را کر می‏کند:

«باده منصور از جوش زبردستی نشست/ می‏زند جوش انا الحق خون مغرورم هنوز،»ج 5ص 2304

این چنین انسانی، مجمع تمام حقایق و مراتب وجود است و در مراتب وجودش، همه کمالات عالم اکبر با جمیع کمالات حضرت الهی - اسمایی و صفاتی منعکس است (49)؛ و نام خدا می‏زیبدش:

«گوهر شهوار را آرایشی درکار نیست/ترک زینت گر کند، نام خدا می‏زیبدش» ج 5 ص 2304

من در پس او رنگ می‏بازد و همه تن او می‏شود و بدین ترتیب راه به ظاهر بی‏پایان عشق با یک نعره

«بی‏خودی» (50) طی می‏شود و باز به «وحدت» می‏رسد؛ رسیدن معنا می‏یابد و چرخه عشق در کوتاهترین طریق ممکن طی می‏شود.

بدین سان، مسیری که از «واحد» آغاز شد، با گام عشق و به مدد جمال طی می‏شود و باز به آن «احد» می‏انجامد؛ گوییا که مسافر این راه، از نقطه‏ای فراتر نرفته، رسیده است.

«چه می‏پرسی ز احوال شرار ما و پروازش/ که دریک نقطه طی شد جلوه انجام و آغازش» ج 5 ص 2384

توضیحات:

1- «الطرق الی الله بعدد انفاس الخلایق».

2- کوشش ظاهر حجاب کعبه مقصود بود/ رفتن دل ساخت کوته منزل دور مرا.» صائب -ج 1.

«راهیست ره عشق به غایت خوش و نزدیک/ هر ره که جز این است همه دور و درازست.» نگاهی به زیبایی شناسی ص 122.

3- «اگر افلاطون را پدر زیبایی شناسی یونانی بدانیم، اشتباه نکرده‏ایم. زیبایی شناسی و زیبایی‏پرستی او به نو افلاطونیان نیز منتقل شد و با فلوطین به اوج خود رسید. (نگاهی به... ص 45) «افلاطون می‏گوید روح آدمی در عالم مجردات و قبل از آن که به جهان خاکی هبوط کند، حسن مطلق و حقیقت زیبایی را بی‏پرده دیده است و چون در این عالم به زیبایی صوری باز می‏خورد، زیبایی مطلق را به خاطر می‏آورد، فریفته جمال می‏شود و چون مرغ در دام افتاده می‏خواهد آزاد شود و به سوی معشوق پرواز کند.

(نگاهی به ... ص 20)

4- رک: نگاهی به زیبایی... ص 39 تا 41.

5- «مکتب جمال، یکی از مکتب‏های عرفان اسلامی و ایرانی است که از قرن سوم هجری به طور رسمی در عرفان اسلامی ظهور یافته و شخصیت‏های بزرگی نیز بدان معتقد و پایبند بوده‏اند از جمله: ابوحلمان دمشقی تا محی‏الدین الهی قمشه‏ای در طول قرون متمادی اصول این مکتب را ابراز نموده و گاهی به طور غیرمستقیم و گاهی پنهانی و با اشاره و رمز، پایبندی خود را به این مکتب اعلام کرده‏اند. این مکتب، هستی را زیبا می‏داند، فلسفه و هدف خلقت را در زیبایی می‏جوید و ما را به زیبایی‏ها فرا می‏خواند.» (نگاهی ... ص 18) «پیام این مکتب پیوند عاشقانه با خداوند و جهان است... پیامبر اکرم(ص) می‏فرماید که در ذات خدا نیندیشید در آلاء او بیندیشید، کدام وسیله و سبب یا نشانه و آیت بهتر از زیبایی بندگان خدا را به سمت و سوی او راه می‏نماید؟ هر انسانی در ذات و فطرتش، عشق به زیبایی را نهفته دارد و همین ریشه پرستش و ایمان اوست. (ص12)

6- اما در کتاب آقای دکتر افراسیاب‏پور، ذکری از او نرفته است.

7- و نیز ببینید این ابیات را: تا به چشمم نور وحدت سرمه‏ی حیرت کشید/ گشت داغ پلنگم چشم آهوی دگر.» ج 5 ص 2235.

8- «هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شی‏ء علیم» حدید / 3.

9- همان.

10- احادیث نبوی به صدق این مساله گواهی می‏دهند:«الله جمیل و یحب الجمال»

«اتانی ربی عزوجل فی احسن صورة»

«رایت ربی فی احسن صورة».

11- «قل الله خالق کل شی‏ء» رعد/ 16.

12- «فله الاسماء الحسنی» اسراء، 110.

13- «فتبارک الله احسن الخالقین».

14- صائب می‏گوید:

«عشق عالم‏سوز گردد یار چون لولی وش است، حسن چون مستور باشد عشق زندانی بود» ج 2 ص 510.

15- «کنت کنز مخفین فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف» مرصاد العباد ص 650.

«حق چو اسرار ذات خود بشناخت/ عشق با حسن خویشتن می‏باخت

خواست کز علم سوی عین آید/ از دل اهل درد آینه ساخت

شاهد روی پوش حجله غیب/ پرده کبریاز روی انداخت » شرح فصوص الحکم ص 56.

«که بندد طرف وصل از حسن شاهی، که با خود عشق ورزد جاودانه» دیوان حافظ ص 480

16- اشاره به آیة معروف امانت (احزاب- آیه‏ی 32).

17- «عشق تن در صحبت ما داد از بی‏آدمی/ کوه قاف از بی‏کسی در سایة عنقا نشست» ج 2 ص 612.

18- «قل اعوذ برب الناس ء ملک الناس» ناس 1 و 2.

19- سوره اعراف، آیه 147.

20- همان.

مولوی گوید:«گفتم ار عریان شود او در میان/ نی تو مانی، نی کنارت، نی میان» دفتر اول مثنوی بیت 139.

21- «خداوند، عاشق است به اعتبار علم ازلی و معشوق است، به اعتبار حسن ازلی.» زیبایی شناسی ص 151.

22- «بوی پیراهن دلیل راه شد یعقوب را / هست ازطالب فزون درد طلب مطلوب را» ج 1 ص 12.

23- «حسن هر جایی است در یک جا نمی‏گیرد قرار/ می‏کند روزن عبث مهتاب را گردآوری» ج 6 ص 3276.

24- و نیز ببینید این ابیات را:

«حسن در هر جلوه سر از روزنی بر می‏کند/ پرتو خورشید را تسخیر کردن مشکل است» ج 2 ص 523.

«ذره‏ای از حسن عالمگیر او بی‏بهره نیست/ از در و دیوار لذت می‏برم دیدار وار » ج 5 ص 2210.

25- این ابیات را هم ببینید:

«هست در هر پرده آن جادو نفس را جلوه‏ای/ صاحبان چشم را شمع است و کوران را عصاست» ج 2 ص 474.

«حسن تو ز بسیاری سامان لطافت/ در دیده‏ی هر کس به لباس دگر آید.» ج 4 ص 2127.

26- «آن نور غیب را که جهان روشن است از او/ از غایت شهود فراموش کرده‏اند.» ج 4 ص 199.

27- «یار بی‏پرده از در و دیوار/ در تجلی است ای اولوالابصار».

و صائب گوید:«حسن معشوق حقیقی نیست در بند نقاب/ دست مژگان ترا خواب گران پیچیده است.» ج 2 ص 589 .

28- «لایسعنی ارضی و سمایی بل یسعنی قلب عبدی المومن» حدیث نبوی

«دل خانه‏ی خداست چو مصحف عزیزدار، زان پیشتر که سیل شرابش کند خراب» ج 6 ص 3549.

29- «جمال شاهد مقصود را نقابی نیست/ همین توسعی کن آیینه باصفا می ساز» ج 5 ص 2314.

«صورت پذیر نیست جمال لطیف یار/ دل را چه شد که آینه ساز آفریده‏اند.» ج 4 ص 1988.

«سیر حسن خود اگر در دل ما خواهی کرد/ سفر آینه را رو به قفا خواهی کرد» ج 4 ص 1627.

30- «معانی اهل صورت را به گرد دل نمی‏گردد/ به منزل چون مصور شد ملک داخل نمی‏گردد» ج 3 ص 1402.

31- فلوطین گوید: هر فعلی برای حصول نظر است. پس حرکت نفس در جهت بالا، چیزی جز پیدا کردن نظر نیست. در مرتبه محسوسات نیز دارای محسوسات است، اگرچه نظر او در این مرتبه ضعیف است. نفس‏هایی که نظر ضعیف دارند، تنها به سایه حقیقت می‏رسند. (نظر از دیدگاه فلوطین و حافظ- نصرت الله فروهر)

شمس مغربی:«من که در صورت خوبان همه او می‏بینم، تو مپندار که من روی نکو می‏بینم

نیست در دیده‏ی من هیچ مقابل همه اوست/ تو قفا می‏نگری من همه رو می‏بینم.

هر کجا می‏نگرد دیده بدو می‏نگرد/ هر چه می‏بینم از او جمله بدو می‏بینم» فلسفه عرفان ص 349

سعدی: نظر خدای بینان طلب هوا نباشد/ سفر نیازمندان قدم خطا نباشد

همه وقت عارفان رانظر است و عامیان را/ نظری معاف دارند و دوم روا نباشد» همان 351

حافظ: تلقین و درس اهل نظر یک اشارت است/ گفتم کنایتی و مکرر نمی‏کنم»

و همو:«چو مستعد نظر نیستی وصال مجوی/ که جام جم نکند سود وقت بی‏بصری»

اوحدالدین کرمانی: «زان می‏نگرم به چشم سر در صورت / زیرا که ز معنی است اثر در صورت

این عالم صورت است و ما در صوریم/ معنی نتوان دید مگر در صورت»

و بالاخره صائب:«گوش از برای نغمه‏ی تر آفریده‏اند/ وز بهر روی خوب نظر آفریده‏اند.» ج 4 ص 1998

و: هر گلی را نو بهاری هست در باغ جهان/ نوبهار ما نظربازان ز روی تازه است» ج 2 ص 598

و: حسن از چشم نظر بازان شود شاداب‏تر، چهره‏ی گل را کند شبنم به آب تاب‏تر ج 4 ص 1976

32- «عشق عالمسوز بر عشاق ابر رحمت است/ لعل ازسرچشمه خورشید گردد آبدار.» ج 5 ص 2198.

33- «آسودگی مجو ز دل بیقرار عشق/ تا قبله هست قبله نما جلوه می‏کند.» ج 4 ص 2023

34- «نه همین خورشید سرگرم است از سودای او/ عشق دارد در دل هر ذره بازاری جدا.» ص 9 ج 1

35- صائب در غزلی زیبا، عشق و عقل را اینگونه مقایسه می‏کند:

«عشق سلطان و عقل دهقان است/ رزق دهقان ز عدل سلطان است

عشق چون آفتاب کنعانی

عقل دهگانه همچو اخوان است

عقل در بارگاه حضرت عشق

منفعل چون نخوانده مهمان است

عقل مرغی است در قفس محبوس

عشق سیمرغ قاف امکان است

عقل فرمان‏پذیر تکلیف است

عشق سیلاب کفر و ایمان است

آسمان سفره‏ای است پرنعمت

عشق آن سفره را نمکدان است»

ج2ص1082

36-«گفت‏وگوی کفر و دین آخر به یکجا می‏کشد/ خواب یک خواب است و باشد مختلف تعبیرها» ج1ص155

37-«راه هفتاد و دو ملت می‏شود اینجا یکی/ زینهار ای طالب حق از در دل نگذری» ج6 ص3249

38-«رواجی نیست در محشر عبادات ریایی را/ به سیم قلب نتوان ماه کنعان را خرید آنجا» ج1 ص160

39-«چشم زاهد از لقای دوست باشد بر بهشت/ کی توان بردن ز طبع طفل استسقای شیر؟» ج5 ص2240

40-«کجی نبود صراط المستقیم عشق را صائب/ به‏قدر پیچ و تاب رهرو این ره پیچ و خم دارد» ج2 ص1423

41-«غیر شغل دلفریب عشق صائب در جهان/ روبه هرکاری که آری آخرش افسردن است.» ج2 ص536

42-«حسن و عشق از یک گریبان سر برون آورده‏اند/ این شرر در سنگ با پروانه گرم صحبت است» ج2 ص487

«نتوان میان حسن و محبت دویی فکند/ از هم چگونه شیر و شکر را جدا کنند» ج4 ص2030

43- «المجاز قنطرة الحقیقة»

«محیط عشق حقیقی در انتظار شماست/ گذر چو سیل بهار از پل مجاز کنید» ج4 ص1942

«چنان‏که سیل خس و خار را به دریا برد/ مرا به عشق حقیقی کشید عشق مجاز» ج5 ص2313

«مگر به روشنی این چراغ ربانی/ به پیشگاه حقیقت رسم ز راه مجاز» ج5 2312

«سر به معشوق حقیقی می‏کشد عشق مجاز/ زین سر پل تشنگان خود را در آب افکنده‏اند.» ج3 ص1221

«دریغا عشق فرض راه است، همه‏کس را/ دریغا اگر عشق خالق نداری باری عشق مخلوق مهیا کن.» (تمهیدات عین‏القضاة ص 196)

44-«از لوازم تلطیف سر: فکر لطیف و عشق عفیف.

امام فخر رازی می‏گوید: تأثیر عشق در تلطیف سر از آن جهت است، که چنین عاشقی همیشه حالات معشوق را از حرکات و سکنات و حضور و غیب و خشم و خشنودی موردتوجه قرار می‏دهد و به‏طور دائمی ذهن عاشق متوجه استقراء افعال و تعقیب اقوال معشوق می‏گردد و از این راه، به ملکه تلطیف سر دست می‏یابد.» فلسفه عرفان ص 332

45-«ما احب احد غیر خالقه ولکنه تعالی احتجب تحت اسم زینب و سعاد و هند و غیر ذلک» محی‏الدین عربی

«دلی کو عاشق خوبان دلجوست/ اگر داند وگرنی عاشق اوست» فلسفه‏ی عرفان ص340

46-«من عرف نفسه فقد عرف ربه»

«چو خود را یافتی در توست هر مطلب که می‏جویی/ به‏خود هرکس رسید اینجا به آسانی رسید آنجا» ج1 ص160

«ای نسخه‏ی نامه‏ی الهی که تویی/ وی آینه‏ی جمال شاهی که تویی

بیرون زتو نیست هرچه در عالم هست/ از خود بطلب هرآنچه خواهی که تویی» رباعیات مولوی

47-«معنی انسان نگنجد از بزرگی در جهان/ ساده‏لوح آن‏کس که گوید هست انسان زیرپوست» ج2 ص617

48-به‏قول حافظ: ساله دل طلب جام جم از ما می‏کرد/ و آنچه خود داشت زبیگانه تمنا می‏کرد»

و صائب گوید: «بر در دلها چه گردی برای ذره‏ای/ دست کن در جیب خود چون غنچه‏ی گل زر برآر» ج5 ص2198

49-کتاب درآمدی بر اسماء الهی- ص201

50-«از راه بی‏خوی عرش یک نعره‏وار راه است/ از خویش اگر برایی ای نارسا چه باشد؟» ج4 ص2150

منابع:

-ادعیه و اذکار قرآن به‏انضمام اسماء مقدسه الهی، جوادزاده الف، بنیاد نشر و ترویج قرآن، 1364.

-اشارت‏ها و بشارت‏ها در گنجینه نظامی، عبدالحسین موحد انتشارات امیرکبیر، 1367.

-انسان کامل- مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، 1376.

-بحث در آثار و افکار و احوال حافظ، غنی قاسم، انتشارات زوار- 1331.

-حافظنامه، خرمشاهی بهاءالدین، بخش دوم، انتشارات علمی فرهنگی، 1373.

-حلاج و راز اناالحق- تدین عطاءالله، انتشارات تهران- 1378.

-درآمدی بر اسماء الهی از دیدگاه قرآن و عرفان، رمضانی گیلانی رضا، قم- نسیم حیات، 1376.

-در جستجوی ریشه، حبیبی حسن، انتشارات اطلاعات، 1373.

-دیوان اسرار حاج ملاهادی سبزواری، امین سیدحسن، انتشارات مه، 1377.

-دیوان شمس تبریزی، فروزانفر بدیع‏الزمان، انتشارات امیرکبیر، 1379- چاپ 15.

-دیوان صائب تبریزی، قهرمان محمد، انتشارات علمی و فرهنگی، 1374.

-دیوان منصور حلاج، به کوشش شیرازی داوود، کتابخانه سنایی، 1367.

-ذکر جمیل سعدی، جلد دوم، مقاله «آینه در اشعار فرخی، سعدی و حافظ»، شهریور 1366.

-زیبایی‏پرستی در عرفان اسلامی، افراسیاب‏پورعلی‏اکبر، انتشارات طهوری، 1380.

-شرح فصوص الحکم، خوارزمی تاج‏الدین، انتشارات مولی، 1368.

-شعر صوفیانه فارسی، دوبرین یوهانس، ترجمه کیوانی مجدالدین، نشر مرکز، 1378.

-شعله طور، درباره زندگی و اندیشه حلاج، زرین‏کوب عبدالحسین، انتشارات سخن، 1377.

-صائب و سبک هندی، دریا گشت محمد رسول، انتشارات علمی، چاپ اول، 1371.

-عارفانه‏ها، به‏کوشش معصومی‏رضا، ناشر بهاره، چاپ اول، 1364.

-عرفان و ادب در عصر صفوی، تمیم‏داری احمد، انتشارات حکمت.

-عرفان و شعر رندی در شعر حافظ، داریوش آشوری، نشر مرکز ، 1379.

-فرهنگ اشارات، شمیسا سیروس، انتشارات فردوسی، چاپ اول، 1377.

-فرهنگ اشعار حافظ، رجایی بخارایی علی احمد، انتشارات علمی، چاپ پنجم.

-فرهنگ اصطلاحات عرفانی، سجادی سیدجعفر، انتشارات طهوری، چاپ پنجم، 1379.

-فرهنگ لغات و تعبیرات خاقانی، سجادی سیدضیاءالدین، انتشارات زوار، 1374.

-فلسفه عرفان، دکتر سید یحیی یثربی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ دوم، مهر 1370.

-قصه یوسف، املای احمد ابن محمدبن زید طوسی به‏اهتمام محمد روشن، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، 1376.

-مثنوی معنوی، زمانی کریم، دفتر اول، انتشارات اطلاعات، چاپ دوم، 1374.

-مجموعه مقالات علوم انسانی، زبان و ادبیات، معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی، دفتر یکم، 1379.

مقاله نظر از دیدگاه فلوطین و حافظ، نصرت‏الله فروهر.